

افسران پیر، فرزندان کودتا

یکی از نامهای رایج و معروف در ماجرای کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲، سپهبد نادر باتمانقلیچ است که در کنار اردشیر زاهدی یکی از مهره‌های اصلی کودتا بود. او که پسر ابوالقاسم امین اسلحه، متصدی ذخایر ارتش در دوره احمدشاه بود، در تهران به دنیا آمد و بنابر موقعیت شغلی پدرش وارد مدرسه نظام و شغل نظامی گری شد. وی در فنون نظامی و اصول سربازی جوانی کار آمد و با استعداد بود و به سرعت رده‌های ترقی را پیموده و در ماموریت‌های مهم نظامی مشارکت یا مسئولیت یافت و در چند ماموریت خارجی نیز حضور داشت.

در بحبوحه کودتای بیست و هشتم مرداد با «کانون افسران بازنشسته» که توسط زاهدی تاسیس شده بود مرتبط شد و از سوی طراحان کودتا به عنوان رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی انتخاب گردید. او که در وزارت جنگ دولت مصدق رئیس اداره صنایع نظامی و بازرسی منطقه پنج بود با مشارکت و مساعدت در براندازی دولت مصدق به ریاست ستاد ارتش رسید. بعدها سفیر ایران در پاکستان و سپس در عراق شد. در کابینه منوچهر اقبال وزیر جنگ شد و پس از ارتقاء به درجه سپهبدی در سال ۱۳۳۶ شمسی نماینده ایران در پیمان سنتو گردید. با وقوع انقلاب اسلامی که او در آن زمان استاندار خراسان شده بود، فعالیت‌هایش به عنوان یکی از کارگزاران حکومت پهلوی پایان گرفت و پس از چند سال حبس به فرمان امام خمینی (ره) مورد عفو قرار گرفته به آمریکا رفت و همانجا زندگی اش به پایان رسید. مقاله حاضر زندگی و فعالیت‌های او را به ویژه در دوران کودتای بیست و هشتم مرداد شرح داده است.



همانگونه که در سالهای بعد مشخص شد بخش مهمی از مخالفتها و توطئه‌ها علیه دولت دوم محمد مصدق که منتهی به کودتاهای بیست و پنجم و بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ گردید، به وسیله گروهی از نظامیان صورت می‌گرفت که در راس آنان، افسران بازنشسته‌ای قرار داشتند. رهبری این گروه را سرلشگر فضل‌الله زاهدی در «کانون افسران بازنشسته» برعهده داشت. این کانون را زاهدی و چند تن از نظامیان در سال ۱۳۲۷.ش برای حمایت از افسرانی که رزم‌آرا آنان را بازنشسته کرده بود، تاسیس کردند. در آغاز، افسران عضو کانون نظر مساعد و مثبت به جبهه ملی ایران داشتند، ولی در زمان دولت دوم مصدق، پس از واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱، کمیته‌ای تشکیل شد که برای اصلاح ساختار ارتش، گروهی دیگر از افسران را که کمیسیونهای منتخب واحدهای مختلف نظامی مشخص کرده بودند، بازنشسته اعلام نمود. به همین دلیل از این پس افسران مذکور، با گروه افسرانی که قبلاً بازنشسته شده بودند به کانون مخالفت علیه دولت مصدق تبدیل شدند. فعالیت افسران مخالف،

همراه با ضعف مصدق در افزایش تسلط دولت بر نظامیان، موقعیت و شرایط مناسبی را برای توطئه چینی و اقدامات خطرناک علیه دولت مصدق فراهم کرد.^۱ یکی از اقدامات افسران مخالف دولت، شرکت آنها در توطئه ربودن و قتل سرلشگر محمود افشار طوس، رئیس شهرداری دولت مصدق در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ بود. طراحان توطئه قصد داشتند که عده‌ای از وزیران و دیگر مقامات ارشد دولت مصدق از جمله حسین فاطمی، تقی ریاحی، علی شایگان، عبدالله معظمی و برخی دیگر را به بهانه‌ها و روشهای گوناگون غافلگیر کرده؛ ابتدا با ناکارآمد کردن دولت و در مرحله بعدی استیضاح و رای عدم اعتماد توسط همفکران خود در مجلس، آن را ساقط کنند و سپس از محمدرضا پهلوی بخواهند که زاهدی را به جای مصدق به مقام نخست وزیری برگزینند.^۲ در آستانه کودتا افسران بازنشسته و افسران سلطنت‌طلب از طریق «کمیته نجات وطن» که سرلشگر زاهدی رهبر آن بود، به همراهی کریمت روزولت، فرمانده آمریکایی کودتاهای بیست و پنجم و بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، افسرانی را که دارای پست‌ها و مقامهای حساس نظامی بودند، جذب نموده و برای اجرای طرح کودتا آنان را با خود همگام کردند.^۳ رخنه در نیروهای مسلح و جلب حمایت و همکاری افسران ارشد و فرماندهان ارتش، به ویژه فرماندهان پادگانهای مهم نظامی، یکی از هدفهای اساسی کودتاگران بود. هرچند در میان امیران ارتش گرایش به نظام پادشاهی و شخص شاه قابل توجه بود و امکان استفاده از برخی نارضایتیهای آنان برای اتحادشان علیه مصدق وجود داشت و اما از سوی دیگر، فقط نیروهای تحت امر سرهنگ نصیری درگارد جاویدان در اختیار کودتاگران بودند که این افراد نیز به تنهایی قادر به مقابله با یگانهای رزمی تیپ‌های متمرکز در پادگانهای تهران نبودند.^۴ بنابراین، در دهه اول مرداد ۱۳۳۲، پس از تحقیقات سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و انگلستان در میان فرماندهان نظامی، طرح عملیات کودتا بر این فرض استوار شد که چهل نفر از فرماندهان پادگانهای تهران با کودتا همکاری خواهند کرد.^۵ علاوه بر این نظامیان ارشد دیگری وجود داشتند که همکاری و حمایت آنها نیز جلب شده بود. سرلشگر نادر باتمانقلیچ، یکی از آنها، در اواسط مرداد از ماموریت اصلی و نقشی که برای او در کودتا در نظر گرفته شده بود آگاه شد. او در این زمان سمت بازرسی ناحیه پنج در وزارت جنگ را برعهده داشت. قبل از پرداختن به نقش و عملکرد باتمانقلیچ در جریان کودتاهای بیست و پنجم و بیست و هشتم مرداد، برای آشنایی بیشتر به خلاصه‌ای از سوابق تحصیلی و شغلی وی اشاره می‌شود.

نادر باتمانقلیچ فرزند ابوالقاسم امین اسلحه در فروردین ۱۲۸۲ شمسی در منطقه سنگلج تهران متولد شد. پدر او با لقب امین اسلحه، متصدی امور ذخایر ارتش در عصر احمدشاه قاجار بود. وی به تشویق پدرش در شانزده سالگی وارد مدرسه نظام مشیرالدوله شد. پس از آن که در زمان رضاخان مدرسه نظام مشیرالدوله و مدرسه



دیویزیون قزاق درهم گردیدند و به نام مدرسه نظام درآمدند وی در آنجا تحصیلات نظامی خود را ادامه داد و در سال ۱۳۰۵. ش موفق به اخذ گواهینامه دیپلم مدرسه نظام در رسته پیاده با رتبه اول شد و گواهینامه خود را از دست رضاشاه گرفت و همزمان در رشته شمشیریازی نیز مقام اول را کسب کرد.^۶

باتمانقلیچ در مهرماه همان سال با درجه ستوان دومی در هنگ پیاده پهلوی، به فرماندهی دسته دوم گروهان سوم انتخاب شد و چند هفته بعد به اتفاق هنگ پهلوی برای ماموریت خلع سلاح عشایر جنوب و امنیت راه‌ها، عازم لرستان، خوزستان و فارس گردید که این ماموریت تا سال ۱۳۰۸. ش ادامه پیدا کرد. در این سال به تهران احضار و تا سال ۱۳۱۵. ش در سمت مامور تفتیش خرید اسلحه نوین به شغل خود ادامه داد که در این مدت مسئولیت خرید بسیاری از سلاحها و تجهیزات نظامی جدید برعهده او بود. باتمانقلیچ در یکی از این ماموریتها و در چکسلواکی، هنگام بازدید از تانکهای خریداری شده و آزمایش آنها زیر یکی از تانکها ماند و به شدت زخمی شد که التیام آن چندین سال به طول انجامید و نهایتاً در زمان حکومت مصدق در سال ۱۳۳۱. ش در اثرش عمل جراحی مجددی بر روی او صورت گرفت.^۷

وی در اردیبهشت ۱۳۱۶ به سمت فرمانده هنگ دوم پیاده لشکر دو مرکز در پادگان قصر انتخاب و تا خرداد ۱۳۱۷ در آن سمت خدمت کرد. در این تاریخ فرمانده گردان مستقل ارباب جنگی در لشکر مذکور گردید و تا مهرماه ۱۳۱۹ در این سمت باقی ماند. سرلشگر نادر باتمانقلیچ از مهر ۱۳۱۹ تا مهر ۱۳۲۱ دوره دو ساله دانشگاه جنگ را گذراند. پس از آن تا شهریور ۱۳۲۲ به ریاست ستاد لشکر دوم مرکز رسید و در این تاریخ به ستاد کل ارتش منتقل شد و تا اول فروردین ۱۳۲۶ در آنجا مشغول ادامه خدمت بود. وی در سال ۱۳۲۶ به ترتیب سمتهای فرماندهی تیپ اردبیل، فرماندهی لشکر سه تبریز و ریاست اداره یابری ارتش را به خود اختصاص داد و در سمت اخیر تا اسفند ۱۳۲۸ باقی ماند.

باتمانقلیچ از بیست و دوم اسفند ۱۳۲۸ تا بیست و دوم مرداد ۱۳۲۹ جهت یک ماموریت نظامی به آمریکا رفت. از این تاریخ تا کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ به ترتیب سرپرست اداره تسلیحات ارتش، ریاست دادگاه تجدید نظر ویژه ارتش، ریاست اداره صنایع نظامی و بازرس ناحیه پنج وزارت جنگ بود. وی سرانجام در بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ به ریاست ستاد ارتش انتخاب گردید.^۸ چنانکه قبلاً نیز ذکر گردید در ایام منتهی به کودتای بیست و پنجم مرداد نادر باتمانقلیچ از نقش و ماموریت خود مطلع شد و پس از آن همکاری وی با کودتاگران به صورت قابل توجهی افزایش یافت. گرچه ماموریت کودتاگران در ایام نزدیک کودتا به آنها اطلاع داده شد، ولی اسناد و مدارک موجود حاکی از آن است که حداقل از دو ماه قبل برخی کودتاگران در جریان توطئه علیه دولت مصدق بوده و حتی با آمریکاییها نیز در این زمینه دیدار و گفتگوهای داشته‌اند. در اسناد منتشر شده توسط سازمان سیا به تماسهای یک سرلشگر ایرانی با طراحان آمریکایی

کودتا در فروردین ۱۳۳۲ اشاره شده است که احتمال داده می‌شود که وی سرلشگر باتمانقلیچ باشد. براساس اطلاعات منتشر شده در این ملاقاتها هماهنگی تلاشهای نظامی علیه مصدق مورد بررسی قرار گرفته و دیدگاه آمریکاییها در این زمینه مطرح و بررسی شده است. ۹. در کتاب «پنج روز رستاخیز ملت ایران» اشاره به تلاشهای برخی افسران در ماه‌های قبل از کودتا دیده می‌شود. اساس این تلاشها در ظاهر جهت مقابله با تهدیدات علیه نظام سلطنتی می‌باشد ولی در حقیقت این افسران در کودتاهای بیست و پنجم و بیست و هشتم مرداد جزو عوامل اصلی کودتا به شمار می‌رفتند که در میان آنها سرلشگر زاهدی در راس قرار داشت و سرلشگر با تمانقلیچ نیز در مرتبه‌ای هم سطح با زاهدی و مورد مشورت افسران دیگر بود. این افسران از نظر ساختاری شبیه جمعیتی بودند که هدف واحدی را دنبال می‌کنند. در مورد آنها آمده است: «پس از مذاکرات مقدماتی و تشکیل جمعیت که در حقیقت می‌توان به نام فدایی شاه نامید، قرار گذاشتند که هر سه یا چهار نفر تشکیل یک اکیپ دهند و هر اکیپی یک نفر را به عنوان رابط تعیین نماید که با سرهنگ بختیار تماس داشته و از طرفی سرهنگ نصیری را هم در جریان بگذارند و آخر الامر به وسیله رابط دیگری که مورد اعتماد کامل باشد عملیات به اطلاع سرلشگر زاهدی جهت اتخاذ تصمیم و صدور دستور برسد. ضمناً نقشه این بود که به تدریج افسرانی را که از هر حیث مورد اعتماد هستند انتخاب کنند. فکر و نقشه خود را با آنها در میان بگذارند و بعد هم ترتیبی دهند که هر یک از این افسران در یکی از واحدهای ارتش و یا در دوایر وزارت جنگ و ستاد ارتش دارای مقام حساسی باشد و رفته رفته در ارکان ارتش نفوذ پیدا کنند تا به موقع بتوانند از مخالفت احتمالی جلوگیری نموده و عملیات مخالفین دربار و مشروطیت را خنثی نمایند. هر افسری که وارد این باند می‌شد باید در اولین جلسه سوگند یاد می‌کرد که برای اجرای نقشه‌ای که دارند در راه دفاع از مملکت و حفظ مقام سلطنت از هیچگونه فداکاری دریغ نورزد و این سوگند با تشریفات خاصی انجام می‌شد که مهیج و موثر بود.»^{۱۰}

در ادامه این مطالب آمده است که پس از طی مراحل مختلف و حصول اطمینان از مورد اعتماد بودن افسر مورد نظر، اسم وی جزو هم‌قسم‌ها ثبت می‌گردید. در مورد نحوه ارتباط افسران مزبور با همدیگر آمده است: «طرز کار اصولاً طوری تهیه شده بود که هر یک از افسران عضو این باند بیش از سه یا دو نفر از اعضای دیگر را نمی‌شناخت و فقط رابط هر اکیپ بود که با اداره کننده و رهبر این عده، که خودبه‌خود به نام فدایی شاه موسوم گردید، سر و کار داشت. نکته دیگری که مورد توجه بود این بود که ترتیب کار را طوری بدهند که اگر احياناً ضمن بعضی عملیات احتمالی افسران ارشد از قبیل سرلشگر زاهدی، سرلشگر باتمانقلیچ، سرهنگ بختیار، سرهنگ نصیری، سرتیپ گیلان‌شاه و سرهنگ روحانی و بعضی دیگر دستگیر شدند هدایت باند بی‌سرپرست نماند و شخص دیگری که استعداد و

شایستگی داشته باشد رهبری باند را به عهده بگیرد.»^{۱۱}

این افسران هم قسم کسانی بودند که بازوی اجرای کودتا و از عوامل مهم آن شدند. اما طراحان کودتا جهت حفظ اطلاعات، تصمیم گرفته بودند که نقش و ماموریت این افسران را در نزدیک‌ترین زمان به تاریخ اجرای کودتا به آنها اعلام کنند. سرگرد مهدی همایونی، عضو سازمان افسران حزب توده که به گروه افسران هم قسم کودتاگر راه یافته و در جریان جلسات و اقدامات آنها بود، در خاطرات خود چنین عنوان می‌کند: «از اول مرداد ۱۳۳۲ علاوه بر جنب و جوشهای غیرعادی روزانه در فرمانداری نظامی تهران، در منازل برخی از افسران نامبرده نیز جلسات شبانه برگزار می‌شد که در آن ضمن سخنرانی و مشورت در مورد مبارزه با توده‌ای‌ها و اعضای جبهه ملی ایران به شدت عمل توصیه می‌کردند.» وی در ادامه خاطرات خود می‌نویسد: «از تاریخ هفدهم مرداد ماه، فعالیت در فرمانداری نظامی و جلسات افسران وابسته به دربار فزونی یافت و دستورات با مراقبتهای جدی و پیاپی ابلاغ می‌شد مقامات که دوازده نفر از جمله زاهدی، رشیدیان‌ها، باتمانقلیچ، اخوی، حسین آژموده، نصیری، مبصر و چند نفر دیگر بودند، جلسات محرمانه‌تری داشتند و دستورات کلی را به عهده بعدی که اسامی آنها در بالا نوشته شد، می‌دادند.»^{۱۲} ولی از کم و کیف آن چیزی نمی‌گفتند. فقط بعضی‌ها مثل اسکندر آژموده فرمانده هنگ پهلوی و سرهنگ اردوبادی فرمانده ژاندارمری در جریان بودند.»^{۱۳} برخی از جلسات افسران هم قسم در خانه سرلشگر باتمانقلیچ نیز برگزار می‌شد. در بازجویی‌هایی که سرگرد علمیه از سرهنگ زند کریمی پس از شکست کودتای بیست و پنجم مرداد ۱۳۳۲ در تاریخ بیست و هفتم مرداد ۱۳۳۲ انجام داده نیز به این موضوع اشاره شده است.^{۱۴} براساس اسناد سازمان سیا پس از اینکه سرهنگ اخوی با سرلشگر زاهدی ملاقات کرد و زاهدی انتخاب سرلشگر باتمانقلیچ را به ریاست ستاد ارتش دولت کودتا پذیرفته باتمانقلیچ درخواست کرد که برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه با یکی از آمریکاییها به نام کارول ملاقات کند و همچنین با اخوی، فرززانگان و زند کریمی طرحها را مورد بررسی بیشتر قرار دهند. این ملاقات تا تکمیل طرح ستادی به تعویق افتاد ولی پس از تکمیل آن و در جلسه‌ای در باغ باتمانقلیچ در کیلومتر ۱۹ جاده کرج صورت گرفت.^{۱۵} در اقرار سرهنگ زند کریمی پس از توقیفش به دنبال شکست کودتای بیست و پنجم مرداد به ملاقاتهای بیشتری با ماموران آمریکایی نیز اشاره شده است: «پس از دو جلسه مذاکره در سفارت آمریکا، تصمیم گرفتیم محل اجتماعمان را عوض کنیم؛ ابتدا در منزل سرهنگ عباس فرززانگان جمع شدیم. پس از چند جلسه که در آنجا طرح‌ریزی کردیم، برای این که حضورمان جلب توجه نکنند جایمان را عوض کردیم و به باغ سرلشگر باتمانقلیچ در کیلومتر ۱۹ جاده کرج رفتیم. در این محل که سرهنگ آمریکایی هم حضور داشت، درباره طرح اجرای کودتا بحث و مذاکراتمان را دنبال کردیم.»^{۱۶} در اسناد سازمان سیا آمده که در بیست و یکم مرداد عباس

در زمان دولت دوم مصدق و پس از واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱، کمیته‌ای تشکیل شد که برای اصلاح ساختار ارتش، گروهی از افسران واحدهای مختلف نظامی را بازنشسته اعلام نمود. به همین دلیل از این پس افسران مذکور، با گروه افسرانی که قبلاً بازنشسته شده بودند به کانون مخالفت علیه دولت مصدق تبدیل شدند.

در آستانه کودتا افسران بازنشسته و افسران سلطنت طلب از طریق «کمیته نجات وطن» که سرلشگر زاهدی رهبر آن بود، به همراهی کریمیت روزولت - فرمانده آمریکایی کودتاهای بیست و پنجم و بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ - افسرانی را که دارای پستها و مقامهای حساس نظامی بودند، جذب نموده و برای اجرای طرح کودتا آنان را با خود همگام کردند.

فرزانگان، سرلشگر باتمانقلیچ را به دیدن زاهدی در مخفیگاهش برد و در این دیدار، باتمانقلیچ وعده همه نوع کمک را به سرلشگر زاهدی داد.^{۱۷} باتمانقلیچ در مصاحبه‌ای که با تلویزیون ملی ایران در سال ۱۳۵۴ ش. داشت، صریحا به تصمیم و شرکتش در کودتا اذعان کرده است: «زندگی من طوری بود که چه از طریق مشهودات و چه از طریق شنیدن‌ها و چه از طریق خواندنیها من متوجه بودم که کمونیسم چه بلایی است برای یک اجتماعی و اگر واقعا یک مملکتی بر اثر غفلت و سهل‌انگاری دچار یک همچین بدبختی بشود همه چیز خودش را از دست خواهد داد. بنابراین در روزهای بحرانی من واقعا مرگ را بر حیات ترجیح می‌دادم و با یک از خودگذشتگی آماده بودم که هر آن، خطری را استقبال بکنم و حتی در آن موقع وصیت کرده بودم در یک باغی که هیچ مربوط به خودم نبود اما غیرمستقیم نظارت داشتیم در آنجا در همین راه کرج راه جنوبی قدیمی کرج وصیت کرده بودم که اگر احیانا در این جریانات برای من یک اتفاقی افتاد مرا زیر یک درخت گردوی مشخص به خاک بسپارند، این وضعیت به همین ترتیب ادامه داشت تا با مراجعات مکرر و مرتبی که از طرف افسران و حتی باید بگویم از طرف واقعا افراد غیرنظامی این مملکت که علاقه باطنی به وطنشان و استقلالشان و پادشاهشان داشتند مراجعه می‌شد. خوب یک تلاشی بود از این که در مقابل این همه هرج و مرج چه کار باید کرد. یکی از روزها دیدم که به من خلاصه اطلاع می‌دهند که شما نامزد رئیس ستاد ارتش شدید و قریبا باید که این ماموریت و مسئولیت را به عهده بگیرید.»^{۱۸}

کودتاگران صبح روز شنبه بیست و چهارم مرداد در باغ مصطفی مقدم گردهم آمدند تا آخرین تصمیمات را بگیرند و آخرین تحولات را بررسی کنند. در این جلسه که نادر باتمانقلیچ نیز شرکت داشت سرلشگر زاهدی فرمان نخست وزیری خودش را که از طرف محمدرضا پهلوی صادر شده بود به حاضرین نشان داد و در پایان جلسه مقرر شد که فرمان عزل دکتر مصدق مقارن ساعت ۱۱ یا ۱۱/۳۰ شب به وسیله سرهنگ نصیری به او در منزلش ابلاغ گردد.^{۱۹} در ساعت دو بعد از ظهر ماموران از حضور زاهدی در باغ مصطفی مقدم مطلع شدند، اما قبل از رسیدن آنها زاهدی و همراهانش آنجا را ترک و به منزل حسن کاشانیان که در یکی از خیابانهای فرعی تپه امانیه بود، رفتند.^{۲۰} در ساعات پایانی بعد از ظهر بیست و چهارم مرداد، باتمانقلیچ از خانواده‌اش خداحافظی کرد- به صورت پنهانی- فقط پدر همسرش نصیرالملک میرفندرسکی را از ماموریتش مطلع کرد و راهی ستاد عملیاتی کودتا شد و در آنجا آخرین دیدار خود را قبل از اجرای کودتا با زاهدی انجام داد.^{۲۱} در این دیدار مقرر شد که باتمانقلیچ نیم ساعت پس از ماموریت سرهنگ نصیری برای ابلاغ حکم خود به عنوان ریاست ستاد ارتش راهی ستاد شود.^{۲۲} وی در بعد از ظهر همین روز با یکی از ماموران آمریکایی و هیئت نظامی مرکب از فرزنانگان، اخوی و زند کریمی ملاقات کرده بود.^{۲۳} باتمانقلیچ در خاطراتش چنین

عنوان می‌کند که در شب کودتای بیست و پنجم مرداد ماموریت سرکشی و نظارت بر نقاط حساس شهر که قبلا پیش‌بینی شده بود در آن نقاط عوامل کودتا ماموریت‌هایی انجام دهند را نیز برعهده داشته است. در همین راستا از ساعت ۹ شب به همراه اردشیر زاهدی شروع به بررسی اوضاع خیابانها و محلات اطراف نخست وزیری کردند. آنها از استقرار غیرعادی نظامیان و تحرکات آنها به این نتیجه رسیدند که مصدق از جریان کودتا مطلع شده و حتما تدابیری نیز برای خنثی کردن آن اندیشیده است. لذا، آن دو به ستاد عملیاتی برگشته و زاهدی را در جریان این مساله قرار دادند. اما این گزارش باعث نشد که عملیات به حالت تعلیق درآید و سعی شد که ماموریت‌های کودتاگران به صورتی که پیش‌بینی شده بود اجرا شود. ساعت ۱۱/۳۰ بیست و چهارم مرداد، سرلشگر باتمانقلیچ در حالیکه لباس رسمی نظامی بر تن داشت از ستاد عملیاتی به سمت ستاد ارتش حرکت کرد. رانندگی ماشین او را مصطفی مقدم برعهده داشت. اما وقتی به نزدیکی ستاد رسیدند، متوجه شدند که ساختمان ستاد توسط نیروهای نظامی و نظامی محاصره شده و چراغهای اطرافها روشن است و امکان نزدیک شدن و رفتن به داخل ساختمان وجود ندارد. این دو نفر در راه بازگشت به ستاد عملیاتی با زاهدی روبرو شدند که برای کسب اطلاع به داخل شهر آمده بود. زاهدی به باتمانقلیچ گفت: «احتیاط کردید، حق این بود که به ستاد می‌رفتید و بدون واهمه به اتاق رئیس ستاد وارد می‌شدید و حکم خودتان را به ریاحی ابلاغ می‌کردید و به او می‌گفتید که به فرمان اعلیحضرت همایونی زاهدی به نخست وزیری منصوب شده و اگر قصد سرپیچی داشت، به رعایت اصول نظامی و ارشدیتی که نسبت به او دارید توقیفش می‌کردید.» باتمانقلیچ پاسخ داد: «اگر صلاح در این است الان هم دیر نشده، می‌توان به همین نحو عمل کرد.» ولی چون دیگر شکست کودتا محتمل تر شده بود از این کار صرف‌نظر شد.^{۲۴} پس از این جریان، زاهدی، باتمانقلیچ و افراد همراه آنها، دیگر به منزل حسن کاشانیان نرفتند و این بار برای تبادل نظر و چاره‌جویی به منزل سرهنگ دوم فرزنانگان (برادر سرهنگ عباس فرزنانگان) که در قسمت پایین تپه‌های امانیه قرار داشت، رفتند. در آنجا بود که این عده خبر توقیف نصیری را دریافت کردند. پس از قطعیت شکست کودتا قرار شد که فعالیتها ادامه پیدا کند و زاهدی به محل دیگری - باغ خانم مشیرالسلطنه فاطمی از بستگانش - منتقل شود. نزدیکیهای صبح باتمانقلیچ به خانه خود برگشت و منتظر حوادث بعدی ماند.^{۲۵} او برای این که خود را بی‌خبر از کودتا نشان دهد روز بیست و پنجم مرداد به محل کارش رفت و فعالیت‌های روزانه خود را انجام داد. اما ماموران فرمانداری نظامی در ساعت چهار بعد از ظهر او را در خانه‌اش دستگیر و در زیرزمین دژبانی مرکز بازداشت کردند. وی ابتدا به بازداشت خود و نامناسب بودن محل بازداشت اعتراض کرد و سعی داشت که با سرتپ ریاحی رئیس ستاد ارتش و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران تماس بگیرد، اما وقتی

نتوانست نتیجه‌ای بگیرد دست به اعتصاب غذا زد.^{۲۶} باتمانقلیچ در روزهای بیست و ششم و بیست و هفتم مرداد مورد بازجویی قرار گرفت ولی با تکیه بر این امر که «من یک سرباز و مجری امر هستم» از پاسخ به سؤالیهای بازجو ظفره رفت و به جای پاسخ دادن به سؤالیها به ذکر سوابق خدمتی خود پرداخت.^{۲۷} قرار بود که در روزهای آینده بازجویی مجددی از وی صورت گیرد که تحولات به گونه‌ای دیگر رقم خورد و این کار تا پیروزی انقلاب اسلامی به تعویق افتاد. سرگرد اسماعیل علمیه در خاطرات خود در مورد بازجویی از باتمانقلیچ می‌گوید که وی اصولا حاضر به دادن بازجویی نبود و فقط به شرح خدماتش می‌پرداخت. سرگرد علمیه می‌افزاید: «در اظهارات شفاهی که به اینجانب ضمن دلسوزی از وضع کشور و نمک‌نشناسی دکتر مصدق می‌کرد اظهار داشت وقتی پا روی دم گربه بگذارند پنجه‌اش می‌کشد. ولی باز می‌گفت که من وارد عملیات نشدم [به علت نبودن فرمان همایونی].»^{۲۸} البته چنانچه قبلا خودش به زاهدی گزارش داده بود، نتوانست عملیاتی انجام دهد که اگر ممکن بود به این کار اصرار هم داشت. دلیل دیگر بر رد ادعای او اینکه روز بیست و هشتم مرداد حتی بدون فرمان همایونی به ریاست ستاد ارتش تکیه زد. گرچه کودتای بیست و پنجم مرداد به دلیل آگاهی مصدق و ستاد ارتش از وقوع کودتا از طریق سازمان افسران حزب توده، با شکست مواجه شد، اما کودتاگران این واقعه را شکست نهایی ندانسته و بدون وقفه اقدامات جدیدی را برای سرنگونی دولت مصدق در پیش گرفتند. آنها از اوضاع بحرانی و هرج و مرج زده بیست و پنجم تا بیست و هشتم مرداد نهایت بهره‌برداری را نموده و تحولات فرآیندهای را به نفع خود رقم زدند در حالیکه کودتاگران در صدد انتقال ستاد عملیاتی به یکی از استانهای شمالی یا جنوبی برای مبارزه نظامی با دولت بودند، مصدق در شبانگاه بیست و هفتم مرداد دستور پایان دادن به تظاهرات و بازگشت مردم به خانه‌هایشان را صادر کرد. با خالی شدن خیابانها، میدان برای تحرک و فریب مردم در اختیار کودتاگران قرار گرفت و حتی بدون استفاده از نیروهای کمکی که قرار بود از کرمانشاه برسند، با توسل به شگردهای ویژه و استفاده از اوباش و فواحش شهری که با دلارهای سازمان سیا به وجد و هیجان آمده بودند در روز بیست و هشتم مرداد موفق به ساقط کردن دولت مصدق شدند. در ساعات بعد از ظهر بیست و هشتم مرداد باتمانقلیچ به همراه سایر افسران بازداشت شده از زندان خارج شدند. باتمانقلیچ روی دوش افسران و افراد غیرنظامی به محل کار آینده‌اش در ستاد ارتش انتقال یافت.^{۲۹} با توجه به اسناد و مدارک موجود، باتمانقلیچ در زمینه نحوه انتقالش به ستاد ارتش در دو زمان متفاوت اظهار نظر کرده که یکی مصاحبه‌اش با تلویزیون ملی ایران در سال ۱۳۵۴ و دیگری اعترافاتش در دادسرای انقلاب در سال ۱۳۵۸ می‌باشد. در مصاحبه تلویزیونی در این مورد توضیح مختصری داده است: «روی دست مردم و جمعیت زیادی که واقعا پر کرده بود این خیابان سوم



سرلشگر فضل‌الله زاهدی

**زاهدی خطاب به سرلشگر
باتمانقلیح: «باید بدانید که شما
هیچ کاره هستید و ما می خواهیم
فقط از حسن شهرت شما در
ارتش مثل یک مهره شطرنج
استفاده نمائیم. چه بیمار باشید یا
نباشید و بخواهید یا نخواهید شما
باید نقش خود را مثل یک مهره
شطرنج بازی کنید!»**

بیماری ستون فقرات نمودم. در جواب اظهار کردند: از حال باید بدانید که شما هیچ کاره هستید و ما می خواهیم فقط از حسن شهرت شما در ارتش مثل یک مهره شطرنج استفاده نمائیم. چه بیمار باشید یا نباشید و بخواهید یا نخواهید شما باید نقش خود را مثل یک مهره شطرنج بازی بنمائید؛ زیرا خودتان به خوبی می دانید مثل سرلشگر وثوق، سرلشگر بهارمست، سرلشگر مزینی و سرلشگر گرزن که همه آنها از شما ارشدتر هستند، زیاد می باشند. بدین ترتیب ابلاغ کتبی که قبلاً آماده شده بود یا عصبانیت به طرف من دراز کرد و با ناراحتی گفت: شاه همین دو روز مراجعت خواهد نمود و تصمیم لازم اتخاذ خواهد کرد ولی تا مراجعت ایشان شما اجبار دارید مسولیت ستاد ارتش را از همین لحظه برعهده بگیرید در غیر این صورت ممکن است برای خود شما و فرزندان شما همین امشب هر اتفاق ناگواری رخ بدهد. بفرمائید هرچه زودتر بروید ستاد و مشغول کارتان شوید. به زودی متوجه خطری که من و خانواده ام را تهدید می کرد شدم و اجباراً به طرف ستاد که در جنوب خیابان بود روانه شدم.^{۳۱} چنانکه ملاحظه شد سعی باتمانقلیح بر این است که اقدام و عملی به آن اهمیت و بازتاب ها را با چند جمله، ناچیز جلوه دهد. او در فاصله سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ به مناسبت های مختلف، از جمله سالگردهای کودتا با کمال افتخار و با آب و تاب تمام کودتا را همچون سایر

اسفند را وارد فضای ستاد ارتش شدم و پله ها را بالا رفتم و در آن اطاق بزرگی که امروز به صورت موزه درآمده برای اینکه در اسفند ۱۳۹۹ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اعلیحضرت فقید در آنجا تشریف فرما شدند و ستادشان را ابتدا در آنجا تشکیل داده بودند. خلاصه وارد آن سالن شدم. «^{۳۰} اما در اعترافاتش تفصیل بیشتری آورده و به مسائل دیگری نیز اشاره کرده است و از محتوای کلام چنین برمی آید که او درصدد تبریئه خود با توسل به این دستاویز است که من یک نظامی بودم و سرلشگر زاهدی براساس اصول ارتش نظامی مرا مجبور به پذیرفتن ریاست ستاد ارتش کرد و من نیز مجبور به اطاعت از دستور مقام مافوق خود بودم: «من را از سلول انفرادی خارج نمودند و به طرف خارج بردند و متوجه شدم به طرف باشگاه افسران که مقابل ستاد ارتش می باشد روانه و داخل باشگاه شدند. در آنجا به طور غیرمنتظره من خود را مقابل سرلشگر زاهدی که با لباس نظامی و مسلح بود روبرو دیدم. ایشان خطاب به من اظهار کردند: از این ساعت مسولیت ستاد ارتش برعهده شما می باشد. با توجه به سوابقی که از گذشته من با ایشان داشتم از قبول دستور استنکاف نمودم. ایشان در جواب با عصبانیت و تهدید اظهار کردند: موضوع انتخاب نوع کامیون نیست که شما بخواهید ترمز نمایید. موضوع بقای مملکت در پیش است. من اظهار کسالت و

کودتاگران «قیام ملی» و «رستاخیز ملی» قلمداد کرده و به شرح جزئیات دخالتها و نقش خود در آن پرداخته است. علاوه بر این عملکرد و اقدامات و مناصب وی پس از کودتا و دریافت نشانهای متعدد از نوع عالی آن و ترفیع درجه و غیره همگی ادعاهای وی در اعتراضاتش را رد می کنند.

باتمانقلیچ از طریق نامه‌ای که سرتیپ ریاحی در شامگاه بیست و هشتم مرداد به وی نوشت و محل اختفایش را اعلام کرد، فوراً توسط مامورین او را جلب و به ستاد ارتش آورد و به مدت چهار روز در آنجا همراه با حفظ احترام و مقام وی را نگهداشت. هدف باتمانقلیچ این بود که با خوش رفتاری، همکاری او را جلب کند و اطلاعات مورد نیاز را از او بگیرد. به همین دلیل در روز چهارم به وی پیشنهاد همکاری داده، اما چون او نپذیرفت همان روز به بازداشتگاه جمشیدیه منتقل و پس از مدتی به همراه مصدق و دیگران محاکمه گردید.^{۳۲}

محمدرضا پهلوی سه روز پس از کودتای بیست و هشتم مرداد تصمیم گرفت از ایتالیا به ایران بازگردد. او در ساعت ۱۱/۱۵ وارد فرودگاه مهرآباد تهران شد. نادر باتمانقلیچ که قبل از آمدن او پیامی نیز به ایتالیا مخابره کرده بود،^{۳۳} در تهران نیز اولین کسی بود که از محمدرضا پهلوی استقبال و پیام تبریک خود را قرائت کرد. باتمانقلیچ در خاطراتش در این زمینه می گوید: «موقعی که هوایم‌ای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به زمین نشست من این افتخار را داشتم و نصیب شد که اولین فردی باشم که به پیشگاه مبارک اعلیحضرت گزارش بدهم که مملکت در کمال امن و اتفاق قابل عرض نیست که به شرف عرض همایونی برسد و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اظهار تفقد و عنایت فرمودند.»^{۳۴}

وی پیام تبریک خود را نیز به شرح زیر قرائت کرد: «پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی افتخار دارد که از طرف افسران و درجه داران و سربازان ارتش شاهنشاهی نزول اجلال موبک شاهانه را به ایران عزیز تبریک عرض نماید. جان نثار سرلشگر باتمانقلیچ.»^{۳۵} از این پس نام باتمانقلیچ بعد از محمدرضا شاه و سرلشگر زاهدی، برسر زبانها بود و او در تمام مراسم مهم حضور و شرکت داشت. باتمانقلیچ در ساعت ۲۱/۱۰ روز شنبه سی و یکم مرداد ۱۳۳۲ به عنوان رئیس ستاد ارتش ابلاغیه رضایتمندی محمدرضا پهلوی از مردم و به ویژه آنهایی که در کودتا نقش داشتند را از رادیو تهران به شرح زیر قرائت کرد: «در این موقع که به یاری خداوند قادر متعال و به همت ملت غیور و مردم میهن پرست و شاه دوست ایران و افسران و درجه داران و افراد رشید ارتش و برادران زاندارم و پاسبان از نقشه‌های خائنانه و دسیسه‌های هستی بر باد ده جلوگیری به عمل آمده است از طرف قرین‌الشراف همایون بزرگ ارتش داران فرمانده از عموم افراد قوای مسلح و مردمی که با آنها یاری و همکاری نموده‌اند سپاسگزاری و قدردانی نموده درود بی پایان به روح شهیدای این جهاد ملی نثار می کند و برای عموم افراد ارتش شاهنشاهی توفیق خدمتگزاری و فداکاری در حفظ استقلال و عظمت

ایران عزیز را در تحت فرماندهی شاهنشاه محبوب از خداوند بزرگ مسالت می نماید.»^{۳۶}

سرلشگر باتمانقلیچ در تاریخ دهم شهریور ۱۳۳۲ به دلیل خلماتش در جریان کودتا از محمدرضا پهلوی یک قطعه نشان درجه یک همایونی گرفت و^{۳۷} مدتی بعد نشان درجه یک رستاخیز را نیز که ویژه عوامل اصلی کودتا بود دریافت کرد.^{۳۸} او در روز دوازدهم شهریور در دینار با روزنامه‌نگاران طرفدار دولت کودتا که خود را روزنامه نگاران ملی می نامیدند سخنرانی و در بخشی از سخنان خود خطاب به آنها گفت: «آقایان محترم، برادران عزیز؛ خداوند یک مرتبه دیگر به ما فرصت داده که مملکت را از یک خطر حتمی نجات دهیم. اگر از این فرصت استفاده نکنیم گذشته از این که شاهنشاه را که مظهر ملیت و قومیت است از دست خواهیم داد خودمان نیز مسلماً از بین خواهیم رفت و نامی از ما نخواهد بود.»^{۳۹}

روز پانزدهم شهریور تریا پهلوی نیز که در بیست و پنجم مرداد از ایران خارج شده و به همراه محمدرضا پهلوی به ایتالیا رفته بود، به ایران بازگشت و در فرودگاه مهرآباد مورد استقبال مقامات حکومتی قرار گرفت. سرلشگر باتمانقلیچ نیز به عنوان رئیس ستاد ارتش از طرف افسران و درجه داران و سربازان ارتش خیر مقدم و تبریک گفت.^{۴۰} محمدرضا پهلوی و تریا نیز در روزهای آتی با ارسال پیامهای جداگانه از وی و اقداماتش تقدیر کردند.^{۴۱} باتمانقلیچ در تاریخ هفتم تیر ۱۳۳۴ نشان لژیون مریت را که به افسران ارشد عامل کودتای بیست و هشتم مرداد تعلق گرفته بود دریافت کرد. (مریت نشان فرماندهی در ارتش آمریکا می باشد.)^{۴۲} وی تا سال ۱۳۳۴ در ریاست ستاد ارتش باقی ماند و در مهرماه ۱۳۳۴ به عنوان سفیر ایران در پاکستان انتخاب شد. در سال ۱۳۳۵ به عنوان سفیر ایران در بغداد، ماموریت رسیدگی به پیمان بغداد را دریافت و تا سال ۱۳۳۷ که به وزارت کشور در کابینه منوچهر اقبال انتخاب شد، در آن سمت باقی ماند. شایان ذکر است که باتمانقلیچ در سال ۱۳۳۶ به درجه سپهبدی رسید و از آن پس به مدت شش سال به عنوان نماینده ایران در پیمان سنتو فعالیت کرد. آخرین شغل او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی استانداری خراسان بود.^{۴۳}

پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۸ دستگیر و در بیست و نهم آذر ۱۳۵۹ به حکم شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران با اتهاماتی از قبیل وابستگی به رژیم پهلوی و تلاش در جهت استحکام آن و به ویژه ایفای نقش در کودتاهای بیست و پنجم و بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ و اتهامات دیگر ابتدا به اعدام محکوم شد ولی نهایتاً با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گردید.^{۴۴} سرلشگر باتمانقلیچ در روز هیجدهم اردیبهشت سال ۱۳۶۱ به فرمان امام خمینی (ره) عفو شد^{۴۵} و عاقبت در سال ۱۳۷۰ در آمریکا درگذشت.^{۴۶}

- ۲- سجاد راعی، عملیات آژاکس، ترجمه بخش اسناد: ابوالقاسم راه چینی، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۰، صص ۱۹۹-۱۹۸
- ۳- همان، صص ۱۲۱-۱۹۱
- ۴- سجاد راعی، همان، صص ۱۱۷-۱۱۷
- ۵- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده نادر باتمانقلیچ، شماره کد/۴۰۰۵/۷۱، ص ۷۱
- ۶- همان، صص ۷۲-۷۲
- ۷- همان، صص ۲۳
- ۸- اسرار کودتا، اسناد محرمانه سازمان سیا درباره عملیات سرنگونی دکتر مصدق، ترجمه: حمید احمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، صص ۳۰-۱۰
- ۹- احمد بنی احمد و رحمت انابکی، پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران، بی تا، ۱۳۳۷، صص ۱۶۱-۱۵۹
- ۱۰- همان، صص ۱۶۳
- ۱۱- اسامی آنها عبارت بود از: سرگرد جاویدپور، سرگرد اکبرزند، سروان کلووسی، سروان عباس شقایق، سرهنگ زند کریمی، سروان سپهر، بیوک ساعدی، مصطفی مجلسی، سرهنگ اردوبادی، سرگرد صفایی، سرهنگ رئیسیان، سرگرد امجدی، سرگرد مرعشی، سرگرد حمیدی و غیره.
- ۱۲- محمد حسین خسرو پناه سازمان افسران حزب توده ایران، ۱۳۳۲-۱۳۳۳، تهران، شیراز، ۱۳۷۷، صص ۲۴۶-۲۳۵
- ۱۳- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، شماره کد/۹۲۰۵۵، صص ۵۴-۱۵
- ۱۴- همان، صص ۶۵
- ۱۵- غلامرضا نجاتی، مصدق: سالهای مبارزه و مقاومت ۲، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۶، صص ۸۲
- ۱۶- اسرار کودتا، همان، صص ۱۵۲
- ۱۷- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، شماره کد/۳۹۸۰، صص ۱۵۸
- ۱۸- اردشیر زاهدی، پنج روز بحرانی، اطلاعات ماهانه، ش ۱۱۴ (مرداد ۱۳۳۶)، صص ۶
- ۱۹- همان، صص ۷
- ۲۰- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، شماره کد/۴۰۰۴/۱، صص ۶۰-۶۰
- ۲۱- همان، شماره کد/۳۹۸۰، صص ۱۶۱-۱۵۹
- ۲۲- اسرار کودتا، همان، صص ۱۵۴
- ۲۳- اردشیر زاهدی، همان، صص ۸۰-۹
- ۲۴- همان، صص ۱۰۵
- ۲۵- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، شماره کد/۳۹۸۰، صص ۱۷۲-۱۷۲، شماره کد/۴۰۰۴/۱، صص ۶-۷
- ۲۶- همان، اسناد ضمیمه کد/۹۲۰۵۵، صص ۶۷ سند شماره ۲
- ۲۷- غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۷، صص ۱۱۳-۵۲۶
- ۲۸- عوامل کودتای آمریکایی بیست و هشتم مرداد را به مجازات رسانید، هفته نامه امت، سال اول، ش ۲۷، (۵ دی ۱۳۵۸)، صص ۱۱-۳۰
- ۲۹- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، شماره کد/۳۹۸۰، صص ۱۷۶-۱۷۶
- ۳۰- همان، شماره کد/۴۰۰۵/۱، صص ۱۱۴-۱۱۳
- ۳۱- غلامرضا نجاتی، مصدق: سالهای مبارزه و مقاومت، همان، صص ۱۱۲-۱۱۱، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آرشو، همان، شماره کد/۳۹۸۰، صص ۱۸۰-۱۷۸
- ۳۲- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، شماره کد/۴۰۰۱، صص ۳۱-۳۴
- ۳۳- همان، شماره کد/۳۹۸۰، صص ۱۸۱
- ۳۴- ماهنامه ارتش، سال سی و دوم، ش ۵ (مرداد ۱۳۳۲)، صص ۳۶- همان، صص ۳
- ۳۵- همان، سال سی و دوم، ش ۶ شهریور ۱۳۳۲، صص ۷
- ۳۶- محمدعلی سفری، قلم و سیاست، ۲، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳، صص ۳۳، غلامرضا نجاتی جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، همان، صص ۳۷۹
- ۳۷- ماهنامه ارتش، سال سی و دوم، ش ۶ شهریور ۱۳۳۲، صص ۳۰- همان، صص ۳
- ۳۸- اسناد ضمیمه، سندهای شماره ۳ تا ۵
- ۳۹- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، همان، کد/۴۰۰۳، صص ۱۵
- ۴۰- همان، شماره کد/۴۰۰۴/۱، صص ۶۸-۶۷
- ۴۱- همان، شماره کد/۳۹۵۹، صص ۱۴
- ۴۲- همان، صص ۲۰
- ۴۳- باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰، صص ۲۵۰

پی نوشت‌ها

۱- فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوزدی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲، صص ۴۱۵-۴۱۴

۲- حسینی سررشته، خاطرات من، تهران، کتیبه، ۱۳۶۷، صص ۳۷